

طوفان الاقصی و افول هژمونی؛ نگاهی نوبه‌کهن‌ترین اشغال

نزدیک به نیم قرن می‌گذرد از زمانی که رژیم صهیونیستی به مثابه یک پادگان نظامی در خدمت امپریالیسم غرب شناخته شد. اما این شناخت، یک‌باره و بدون خطا حاصل نشد. در آن روزگار، اوضاع چنان در هاله‌ای از ابهام فرو رفته بود که حتی بسیاری از تحلیل‌گران چپ نیز در تشخیص ماهیت اسرائیل دچار سردرگمی بودند. ظاهر سکولار و مدرن این رژیم، پرده‌ای بر چهره‌ی واقعی‌اش انداخته بود. این سردرگمی ریشه در عملکرد قدرت‌های بزرگ آن دوره داشت. استالین که تا پیش از آن هرگونه دولت یهودی را محکوم می‌کرد، ناگهان با حمایت از تأسیس اسرائیل، اهداف ژئوپلیتیکی خود را در خاورمیانه دنبال نمود. او می‌خواست با بیرون راندن بریتانیا از فلسطین، یک "سیب طلایی اختلاف" در منطقه ایجاد کند تا اعراب و غرب را درگیر مناقشه‌ای پایان‌ناپذیر نماید و نفوذ شوروی را گسترش دهد. این حمایت استراتژیک و عمل‌گرایانه از اسرائیل، هرچند موقتی بود، اما به اعتبار ظاهر سکولار این رژیم افزود و بسیاری از چپ‌ها را به اشتباه انداخت. حتی برخی جریان‌های چپ، با تأثیرپذیری از این موضع، اسرائیل را دولتی مترقی و حتی سوسیالیستی می‌پنداشتند که می‌تواند در برابر نفوذ بریتانیا و سپس آمریکا در منطقه، نقشی مستقل ایفا کند. اما به مرور زمان، ورق‌ها برگشت؛ شوروی به اردوگاه اعراب پیوست و اسرائیل آشکارا به متحد استراتژیک اصلی آمریکا در خاورمیانه تبدیل شد. پرده‌ی ابهام کنار رفت و ماهیت حقیقی این رژیم، یعنی یک پادگان نظامی در خدمت امپریالیسم غرب، برای همگان روشن گشت.

در سوی دیگر، چین هرگز از تأسیس اسرائیل حمایت نکرد و از همان ابتدا مسیری مبتنی بر حمایت از مبارزات ضد استعماری و آزادی‌بخش فلسطین را در پیش گرفت. چین از نخستین کشورهایی بود که جنبش آزادی‌بخش فلسطین را به رسمیت شناخت و در سال ۱۹۶۵ دفتر سازمان آزادی‌بخش فلسطین را در پکن به عنوان یک نمایندگی رسمی پذیرفت. با این حال، عمل‌گرایی اقتصادی و فناوریانه در سال‌های اخیر، روابط چین با اسرائیل را پیچیده کرده است. همکاری‌های تجاری و فناوری میان دو کشور، هرچند با حمایت سیاسی چین از حقوق ملی فلسطینیان همراه است، اما این

دوگانگی نشان می‌دهد که حتی یک قدرت ضد امپریالیستی نیز نمی‌تواند از تناقضات نظام سرمایه‌داری جهانی و منافع اقتصادی خود در امان باشد.

اما امروز، جهان دستخوش تغییرات ژرفی شده است؛ نظام تک‌قطبی آمریکا با چالش‌های جدی روبرو گردیده، و خاورمیانه میدان رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای متعددی شده است. در این میان، آنچه ثابت مانده، ماهیت ارتجاعی و وابسته رژیم اسرائیل و استمرار اشغال، آوارگی و نسل‌کشی علیه ملت فلسطین است. تحولات میدان، به ویژه عملیات طوفان الاقصی در هفتم اکتبر سال ۲۰۲۳ میلادی و جنگ متعاقب آن در غزه، پرده از چهره واقعی این رژیم و حامیانش برداشت و نشان داد که معادلات دیرینه قدرت در منطقه در حال دگرگونی است.

اگر اسرائیل را یک پایگاه نظامی در خدمت امپریالیسم بنامیم، امروز باید گفت که این پایگاه به یک شهرک نظامی-صنعتی عظیم با گستره‌ای فراتر از مرزهای جغرافیایی خود تبدیل شده است. بودجه نظامی اسرائیل با وجود رشد اقتصادی، همچنان سهمی بالغ بر پنج درصد از تولید ناخالص داخلی را به خود اختصاص داده و صنایع تسلیحاتی این رژیم به یکی از صادرکنندگان بزرگ جنگ‌افزار در جهان بدل گشته است. اما مهم‌تر از این، گسترش دایره نفوذ و همپیمانی‌های راهبردی اسرائیل با قدرت‌های ارتجاعی منطقه است. روند عادی‌سازی روابط با کشورهای عربی، که با توافق‌نامه‌های ابراهیم در سال ۲۰۲۰ میلادی به اوج خود رسید، نشان داد که بسیاری از حکام عرب، به جای مقابله با اشغالگر، به دنبال مشروعیت‌بخشی به آن و بهرمگیری از توان نظامی و فناوریانش برای سرکوب مخالفان داخلی خود هستند. کشورهای چون امارات، بحرین و عربستان سعودی، بدون هیچ شرمی، از رژیمی حمایت می‌کنند که روزانه بر پیکره ملت فلسطین آتش می‌گشاید و این همپیمانی را در راستای منافع طبقاتی خود و در خدمت طرح بزرگتر امپریالیستی یعنی مهار و محاصره جریان‌های مقاومت تعریف می‌کنند. حکام عرب، که خود دست‌پروردگان اربابان امپریالیستی‌اند، هر اندازه که با رژیم صهیونیستی مخالفت ظاهری داشته باشند، بنا به ماهیت ضد انقلابی و ضد ملی خود، از پروسه انقلابی‌ای که برای درهم شکستن اسرائیل لازم است، در ترس و هراس‌اند. بسیج توده‌های فلسطینی و عرب در جنگ علیه اسرائیل و اربابانش، تمام

سیستم و مناسبات دولتی وابسته به امپریالیسم را که پس از جنگ دوم جهانی در کشورهای عربی ایجاد شده، زیر سوال می‌برد.

گسترش شهرک‌سازی‌ها در کرانه باختری و جولان اشغالی، و تلاش برای تغییر بافت جمعیتی قدس، نشان داده که پروژه "اسرائیل بزرگ" هیچ گاه متوقف نشده و هر طرح صلحی که به حافظ منافع این رژیم نباشد، محکوم به شکست است. آنچه در دهه نود میلادی به عنوان "فرایند صلح اسلو" و "دولت خودگردان" به فلسطینی‌ها فروخته شد، امروز به روشنی نشان داده است که نه تنها به استقلال و حقوق ملی فلسطینیان نیانجامید، بلکه به ابزاری برای تقسیم صفوف مقاومت و مشغول‌سازی آنان به امور روزمره و تشکیلاتی تبدیل شد که هیچ قدرتی در برابر تانک‌ها و جنگنده‌های اسرائیلی نداشت. برقراری چنین دولتی چیزی جز ادامه تبعیض برای مردم فلسطین زیر سلطه اشغالگران نخواهد بود و ماهیت این طرح‌ها همواره سازشکارانه بوده و هرگز در صدد برقراری عدالت یا رهایی نبوده، بلکه در پی مدیریت مناقشه و تثبیت سلطه اشغالگر با هزینه‌های کمتر سیاسی بوده است.

مردم فلسطین در طول این پنجاه و سه سال، هرگز لحظه‌ای از مقاومت دست نکشیدند. انتفاضه اول و دوم که با سنگ و چاقو آغاز شد، به ترتیب به صحنه‌هایی از ایستادگی تبدیل گشت که معادلات نظامی و امنیتی اسرائیل را بر هم زدند. اما آنچه در سال‌های اخیر، به ویژه پس از عملیات طوفان الاقصی رخ داد، جهشی کیفی در مبارزات فلسطین بود. این عملیات، که در آن نیروهای مقاومت از غزه به عمق سرزمین‌های اشغالی نفوذ کردند، نشان داد که دیوارهای امنیتی اسرائیل که با صرف میلیاردها دلار و با کمک فنی غرب ساخته شده بود، در برابر عزم رزمندگان فلسطینی که با حداقل‌ترین امکانات جنگیدند، چقدر شکننده است. واکنش وحشیانه رژیم اسرائیل به این عملیات، یعنی بمباران بی‌امان غزه، قطع آب، غذا و دارو، و هدف قرار دادن بیمارستان‌ها، مدارس و اردوگاه‌های آوارگان، برای جهانیان آشکار کرد که آنچه پیشتر "کشتار و شکنجه" خوانده می‌شد، اکنون به نسل‌کشی تمام‌عیار تبدیل شده است. کشتار و شکنجه فلسطینیان از برنامه‌های اولیه رژیم صهیونیستی بوده و هر اندازه که امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها بر کشتار و شکنجه خود علیه مردم بپاخاسته فلسطین

می‌افزایند، مقاومت‌ها و خیزش‌ها نیز اوج تازه‌ای می‌گیرند. بیش از پنجاه هزار شهید و صدها هزار زخمی و آواره، تنها بخشی از هزینه‌ای بود که ملت فلسطین برای اثبات حق حیات و آزادی خود پرداخت. اما آنچه رژیم صهیونیستی و حامیان غربی‌اش تصور نمی‌کردند، ابعاد بین‌المللی این همبستگی بود. میلیون‌ها انسان در سراسر جهان، از دانشگاه‌های آمریکا گرفته تا خیابان‌های لندن و پاریس، علیه این کشتار به پا خاستند و مسئله فلسطین را از یک مناقشه منطقه‌ای به یک مسئله اخلاقی و عدالت‌خواهانه جهانی تبدیل نمودند. این خیزش‌های جهانی، نشان داد که ماهیت امپریالیستی رژیم اسرائیل، دیگر در انحصار تحلیلگران سیاسی نیست؛ بلکه به تجربه‌ای ملموس برای نسل جدیدی از مبارزان عدالت‌خواه در غرب و شرق تبدیل شده است. جایی که دولتمردان آمریکایی و اروپایی، با وجود حمایت بی‌چون و چرا از جنایات اسرائیل، ناچار به مهار و مدیریت خشم عمومی شدند و این خود گواهی بر ضعف‌های درونی نظام امپریالیستی و افول هژمونی آن است.

راز دیرینه رابطه اسرائیل و آمریکا هرگز پوشیده نمانده است. اما آنچه امروز بیش از گذشته آشکار شده، نه فقط وابستگی نظامی، بلکه وابستگی اقتصادی و فناوریانه عمیق این رژیم به غرب است. کمک سالیانه نزدیک به چهار میلیارد دلاری آمریکا به اسرائیل، که بخش عمده‌ای از آن به عنوان کمک نظامی اختصاص می‌یابد، و حضور مستمر ناوگان‌های جنگی آمریکا در سواحل مدیترانه و دریای سرخ برای پشتیبانی از این رژیم، نشان می‌دهد که اسرائیل بدون حمایت مستقیم نظامی و لجستیک غرب، قادر به تداوم اشغال و سرکوب نیست. در عین حال، نقش اسرائیل به عنوان آزمایشگاه تسلیحاتی غرب در منطقه، گسترش یافته است. سیستم‌های پیشرفته موشکی، فناوری‌های پهپادی، و جنگ‌افزارهای هوشمندی که در غزه و لبنان به کار گرفته می‌شوند، بسیاری از آنها محصول همکاری مشترک صنایع نظامی اسرائیل و شرکت‌های آمریکایی و اروپایی است. این همکاری نه تنها به نفع کارتل‌های تسلیحاتی غرب است، بلکه به آنان امکان می‌دهد تا سلاح‌های خود را در شرایط جنگی واقعی آزمایش کنند و سپس با قیمت‌های گزاف به کشورهای وابسته دیگر بفروشند. از این منظر، خون فلسطینیان نه تنها به بهای بقای یک رژیم، بلکه به قیمت سودآوری بزرگترین شرکت‌های نظامی جهان تمام می‌شود. سرمایه‌داری انحصاری

همواره از جنگ و ویرانی تغذیه کرده و فلسطین نیز چونان آزمایشگاهی برای این سوداگری مرگبار تبدیل شده است.

یکی از چالش‌های بزرگ جنبش فلسطین، مسئله رهبری و ماهیت تشکیلات خودگردان است. یاسر عرفات و پس از او محمود عباس و همکارانشان، که امروز بر کرانه باختری حکومت می‌کنند، بیش از هر زمان دیگری به مهره‌های اجرایی طرح‌های امنیتی اسرائیل و آمریکا تبدیل شده‌اند. هماهنگی امنیتی با اسرائیل، سرکوب اعتراضات مردمی، و مداخلات در برابر گسترش شهرک‌سازی‌ها، این تشکیلات را به یک مانع بزرگ در برابر وحدت ملی و مقاومت فراگیر تبدیل کرده است. در جریان جنگ اخیر غزه، تشکیلات خودگردان نه تنها کمترین نقشی در حمایت از مقاومت نداشت، بلکه با مواضع محافظه‌کارانه و انتقاد از حماس، عملاً در کنار محاصرمگران قرار گرفت. این جریان، که ریشه در بورژوازی وابسته فلسطین دارد، هیچ تمایلی به تغییر بنیادین وضع موجود ندارد و بقای خود را در تداوم همین ساختار سلطه تعریف می‌کند. چنین رهبرانی، که خود دست‌پروردگان اربابان امپریالیستی‌اند، نمی‌توانند نماینده واقعی منافع توده‌های فلسطینی باشند و هر طرحی که از سوی آنان ارائه شود، در نهایت به نفع اشغالگران و به ضرر آرمان‌رهای خواهد بود.

در مقابل، جریان‌های مقاومت اسلامی مانند حماس و جهاد اسلامی که روزگاری با حمایت‌های غیرمستقیم برخی قدرت‌های منطقه‌ای شکل گرفته بودند، امروز به رهبران میدانی مبارزه با اشغال تبدیل شده‌اند. تحلیل‌گران غربی همواره اعلام خطر می‌نمایند که اوضاع از کنترل "رهبران" فلسطینی خارج گردیده است و آنان در صددند تا اقتدار این "رهبران" را در اذهان توده‌ها ترسیم نمایند. این گروه‌ها اگرچه از خط مشی طبقاتی روشن و منسجمی برخوردار نیستند و گاه در تتنگاهای سیاسی و ایدئولوژیک قرار می‌گیرند، اما نقش آنان در حفظ روحیه مقاومت و ارائه بدیلی برای سیاست‌های سازشکارانه تشکیلات خودگردان، انکارناپذیر است. با این حال، همین گروه‌ها نیز از نقد‌رهای ندارند و گاه به شیوه‌های مختلف خود را به اربابان منطقه‌ای‌شان عرضه می‌کنند تا آنها بر اساسشان حساب نمایند. رهبری آنان گاه از سوی قدرت‌های منطقه‌ای و حتی فرمانطقه‌ای جهت‌دهی می‌شود که این خود، چالشی بزرگ برای استقلال

کامل جنبش فلسطین به شمار می‌رود. آنچه مسلم است، هرگونه رهبری که تحت نفوذ یک قدرت خارجی قرار گیرد، هرچند ظاهراً انقلابی باشد، نمی‌تواند مسیر رهایی را به درستی هدایت کند. رهبری واقعی باید از دل توده‌ها برخیزد، به منافع طبقاتی آنان متعهد باشد و در برابر هرگونه فشار و تطمیع خارجی ایستادگی کند.

نوار غزه، این زمین محصور و کوچک با بیش از دو میلیون جمعیت، در طول بیست سال اخیر به بزرگترین زندان روباز جهان تبدیل شده است. محاصره زمینی، هوایی و دریایی غزه که از سال ۲۰۰۷ میلادی به شدت اجرا می‌شود، یک جنایت جمعی و مصداق کامل مجازات دسته‌جمعی است. در این مدت، غزه سه جنگ ویرانگر را پشت سر گذاشته که آخرین و شدیدترین آن در سال‌های اخیر رخ داد. حملات هوایی گسترده، که بر اساس گزارش‌های سازمان‌های بین‌المللی، بسیاری از آنها اهداف غیرنظامی از جمله بیمارستان‌ها، مدارس و بازارها را هدف قرار دادند، تنها با سکوت و یا حمایت دیپلماتیک کشورهای غربی مواجه شد. اما آنچه محاصره غزه را به یک فاجعه انسانی تمام‌عیار تبدیل کرده، فراتر از بمباران‌هاست. محدودیت شدید در واردات مواد غذایی، دارو و سوخت، و تخریب سیستم‌های آبرسانی و برق، شرایطی را ایجاد کرده که سازمان ملل آن را "فاجعه انسانی بدون پیشینه" خوانده است. کودکانی که از سوءتغذیه رنج می‌برند، بیمارانی که بدون دارو جان می‌سپارند، و خانواده‌هایی که در آوارگی و سرما روزگار می‌گذرانند، تصویری از یک نسل‌کشی تدریجی را به نمایش گذاشتند که هیچ یک از موازین حقوق بشری و قوانین بین‌المللی قادر به مهار آن نبود. در این میان، نقش سازمان‌های بین‌المللی و به ویژه سازمان ملل متحد به شدت زیر سوال رفته است. شورای امنیت که به دلیل وتوی مکرر آمریکا، نتوانست حتی یک قطعنامه الزام‌آور برای توقف آتش‌بس صادر کند، نشان داد که ساختار قدرت در این نهاد، به کلی در خدمت منافع امپریالیسم و متحدانش است. این ناکارآمدی، بسیاری از ملت‌های جهان را به این نتیجه رساند که عدالت‌خواهی را نباید از نهادهای بین‌المللی تحت کنترل قدرت‌های بزرگ انتظار داشت؛ بلکه باید در توانایی ملت‌ها برای مقاومت و مبارزه جمعی جستجو کرد.

تحلیل طبقاتی مسئله فلسطین، نشان می‌دهد که رژیم صهیونیستی، علیرغم ظاهر دموکراتیک و پیشرفته‌اش، یک رژیم آپارتاید مبتنی بر برتری نژادی و قومی است که در آن، یهودیان شهروند از امتیازات ویژه برخوردارند و فلسطینیان به شهروندان درجه دوم یا فاقد حقوق تبدیل شده‌اند. صهیونیسم آن سررشته ایدئولوژیکی است که دولت اسرائیل را به هم می‌چسباند و جنایت‌هایش را رسمیت می‌بخشد. مطابق با این ایدئولوژی ارتجاعی، مدافعان رژیم اسرائیل خود را افراد برگزیده خدا می‌دانند و سرزمین فلسطین را از جانب خداوند به خود اعطا شده می‌پندارند. این ساختار طبقاتی-نژادی، نه تنها برای فلسطینیان بلکه برای بسیاری از یهودیان فقیر و مهاجر نیز که در حاشیه جامعه اسرائیل زندگی می‌کنند، وضعیت استثمار و محرومیت ایجاد کرده است. از این منظر، مبارزه با اسرائیل، نبرد برای دموکراسی واقعی، برابری و رهایی از سلطه سرمایه‌داری انحصاری و نظامی‌گری است. در طرف فلسطینی نیز، شکاف‌های طبقاتی عمیقی وجود دارد. بورژوازی فلسطینی که عمدتاً در کرانه باختری و خارج از کشور ساکن است، از طریق همکاری با تشکیلات خودگردان و دریافت کمک‌های خارجی، منافع خود را تأمین می‌کند و هیچ تمایلی به تغییر بنیادین وضع موجود ندارد. در مقابل، توده‌های محروم در اردوگاه‌های آوارگان، نوار غزه و حومه‌های فقیرنشین شهرهای کرانه باختری، بار اصلی مقاومت را به دوش می‌کشند و از هرگونه اقدام رهایی‌بخش استقبال می‌کنند. مردم فلسطین توپ و تانک در اختیار ندارند و سلاحی که در دست دارند، قدرت بسیج توده‌هاست و همین امر باعث شده که تمام امپریالیست‌ها در هراس بیفتند و همه دست در دست هم دهند تا خیزش‌های فلسطینیان را سرکوب نمایند. این تضاد طبقاتی، اگر به درستی تحلیل و هدایت نشود، می‌تواند به مانعی برای وحدت ملی و تداوم مبارزه تبدیل گردد. بنابراین، هرگونه رهبری موفق برای جنبش فلسطین، باید قادر به ترکیب مبارزه ملی با مبارزه طبقاتی باشد. به عبارت دیگر، استقلال فلسطین بدون دگرگونی در ساختارهای استثماراری داخلی و وابستگی به قدرت‌های امپریالیستی، امکان‌پذیر نخواهد بود. تجربه تاریخی نشان داده که دولت‌های دست‌نشانده و سازشکار، هرچند با نام "دولت فلسطین" تأسیس شوند، چیزی جز ادامه وابستگی و سرکوب خواهند بود و به زودی به ابزاری در دست اشغالگران برای تثبیت سلطه آنان بدل خواهند شد.

با وجود همه تحولات در عرصه مقاومت، جنبش فلسطین همچنان با چالش جدی سازماندهی و رهبری روبروست. خودجوشی قیام‌ها، هرچند شگفت‌انگیز و روح‌بخش است، اما برای شکستن نظام پیچیده سرکوب و اشغال، کافی نیست. جنبش خودجوش نمی‌تواند مدت طولانی ادامه یابد. پیشبرد انقلاب نیازمند آن است که مبارزان "سنگ بر کف"، آنانی که برای اشکال عالی‌تر مبارزه در تلاش‌اند، به گونه‌ای آموزش یابند که فردا به سربازان آگاه ارتش خلق واقعی تبدیل شوند. آنچه امروز بیش از هر زمان دیگری ضرورت دارد، ایجاد یک نیروی سیاسی-نظامی است که بتواند با تکیه بر تحلیل علمی از واقعیت‌های عینی، میان مبارزات خرد و کلان ارتباط برقرار کند و استراتژی منسجمی برای عبور از بحران‌ها ارائه دهد. چنین رهبری باید توانایی فهم پیچیدگی‌های سیاسی-ایدئولوژیک صحنه فلسطین را داشته باشد؛ علمی که نشان دهد ستم صهیونیستی مرتبط با ستم امپریالیستی و تابع آن است، علمی که قادر است پیچیدگی سیاسی-ایدئولوژیک مبارزه طبقاتی و ملی فلسطین را بر متن اوضاع جهانی که آن را شکل داده، توضیح دهد و سردرگمی توده‌های انقلابی را برطرف نماید. این فهم، به معنای شناخت ماهیت امپریالیستی رژیم اسرائیل، تحلیل دقیق از نقش قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، و همچنین شناخت تناقضات درونی جامعه فلسطین و جریان‌های سیاسی موجود است. بدون این شناخت، حتی شجاع‌ترین مبارزات نیز ممکن است به انحراف کشیده شوند و یا به تاکتیک‌هایی محدود گردند که قادر به تغییر ساختارهای قدرت نیستند. رهبری آگاهانه باید بتواند سنگ‌اندازان میدان نبرد را که امروز نماد مقاومت مردمی هستند، به سربازانی آموزش‌دیده و آگاه در ارتش خلق تبدیل کند؛ ارتشی که نه تنها برای آزادی زمین، بلکه برای دگرگونی اجتماعی و برقراری عدالت طبقاتی می‌جنگد. این ارتش، نه تحت سلطه هیچ قدرت خارجی و نه در خدمت منافع گروهی خاص، باید متعهد به آرمان‌رهایی تمام‌عیار ملت فلسطین و همبستگی با زحمت‌کشان جهان باشد. در عین حال، نقش روشنفکران و کنشگران سیاسی آگاه در این میان حیاتی است. آنان باید بتوانند با زبان ساده و قابل فهم، پیچیدگی‌های سیاسی و اقتصادی را برای توده‌ها تبیین کنند و آنان را از سردرگمی و یأس خارج سازند. تجربه سال‌های اخیر نشان داده که هرگاه این پیوند میان آگاهی و مبارزه به درستی برقرار شده، مقاومت نه تنها تداوم یافته، بلکه به سطح بالاتری از انسجام و اثربخشی دست یافته است.

آینده فلسطین، همچنان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد، اما روندهای کلی نشان می‌دهد که به نفع مقاومت در حال تغییر است. افول تدریجی هژمونی آمریکا، افشای روزافزون جنایات اسرائیل در محافل بین‌المللی و تغییر نگرش نسل جوان غربی نسبت به مسئله فلسطین، همگی عواملی هستند که می‌توانند به نفع آرمان‌رهای بخش عمل کنند. از سوی دیگر، نباید قدرت‌سازش‌پذیری و جذب نیروهای انقلابی توسط نظام امپریالیستی را دست کم گرفت. طرح‌های جدیدی که با عناوین "صلح بر اساس راه حل دو دولتی" یا "مدیریت مناقشه" ارائه می‌شوند، در واقع تلاشی برای حفظ وضع موجود و تثبیت سلطه اسرائیل با حداقل هزینه‌های سیاسی است. طرح امپریالیستی آن است که یک دولت دست‌نشانده در فلسطین ایجاد گردد تا در آینده وسیله‌ای باشد برای سرکوب توده‌ها. این دولت کوچک مزدور به هیچ نحوی نمی‌تواند فلسطین را به پایگاه انقلابی مبدل نماید و چنانچه تشکیل نیز گردد، فقط به درد سرنگون کردن می‌خورد. این طرح‌ها، با جذب برخی گروه‌های مقاومت و کشاندن آنان به میز مذاکره، در صدد خنثی‌سازی ظرفیت انقلابی جنبش فلسطین بر می‌آیند. تجربه تلخ اسلو و مذاکرات پس از آن، نشان داده که هرگونه راه حل مبتنی بر سازش با رژیم اشغالگر، نه تنها به حقوق اساسی فلسطینیان احترام نمی‌گذارد، بلکه آن را نقض و به تأخیر می‌اندازد. بنابراین، مسیر پیش رو، مسیری دشوار و پرچالش است. مقاومت فلسطین برای موفقیت، ناگزیر از عبور از تناقضات داخلی، غلبه بر نفوذهای خارجی، و اتخاذ خط مشی مبتنی بر استقلال کامل و تعهد به منافع توده‌های زحمت‌کش است. این مسیر، به قربانی‌های فراوان و صبر طولانی نیاز دارد، اما تجربه نیم قرن اخیر نشان داده که هرگاه مردم فلسطین با وحدت و عزم راسخ به میدان آمده‌اند، توانسته‌اند بزرگترین قدرت‌های نظامی را به چالش بکشند و آنان را وادار به عقب‌نشینی نمایند.

مسئله فلسطین کماکان یکی از مسائل مهم شرق میانه است و در سطح جهانی تأثیرات جدی و عملی می‌گذارد. مبارزات فلسطینیان تاریخ جهان را مزین ساخته است. مقاومت این جمعیت اندک که در موقعیت حساسی قرار گرفته‌اند و درست در مقابل یکی از باابته‌ترین ستون‌های امپریالیستی که پس از جنگ جهانی ساخته شد، قرار دارند، شجاعانه و جانفشانه است. فلسطینیان در نبرد علیه اسرائیل تنها در سنگرو خط مقدم نبرد علیه امپریالیسم قرار نمی‌گیرند، بلکه نقش محوری‌ای در این نبرد دارند. به

همین دلیل، چشم خلق‌های عرب همواره به تحولات فلسطین دوخته شده است. ایثارها و فداکاری‌های آنان شور و الهام به بار می‌آورد و شکست‌هایشان قلب‌ها را می‌فشرد. این خیزش‌ها با جرقه‌های مبارزات ضد امپریالیستی در سراسر کشورهای عربی همراه بوده است. هر بار که فلسطینیان به پا خاسته‌اند، هراس و ترس در محافل امپریالیستی بوجود آمده است و بی‌جهت نیست که امپریالیست‌ها به مبارزات این خلق اندک ولی مبارز و مصمم این اندازه اهمیت می‌دهند.

پایان این مسیر، چیزی جز پیروزی نخواهد بود، اما این پیروزی به خودی خود محقق نخواهد شد و نیازمند سازماندهی طبقاتی، آگاهی انقلابی و رهبری مستقل از هرگونه قدرت خارجی است. اوضاع عینی ایجاد نیرویی را طلب می‌کند که توده‌های فلسطینی را نه تنها برای احقاق حقوق ملی و سرزمین‌شان، بلکه برای یک انقلاب اجتماعی علیه هر نوع ستم و استثمار برانگیزد و رهبری نماید. تنها در این صورت است که مبارزه فلسطین، از یک جنبش مقاومت ملی به یک انقلاب اجتماعی رهایی‌بخش تبدیل خواهد شد که نه تنها فلسطین، بلکه تمام منطقه را از چنگال امپریالیسم و ارتجاع خواهد رها کند. فلسطین پیروز خواهد شد، چرا که حق با اوست و تاریخ، هرچند دیر، اما به نوبه خود، به نفع جبهه مقاومت و رهایی‌بخش شهادت خواهد داد. طوفان الاقصی، تحولات اخیر، و همبستگی روزافزون جهانی، همگی گواه بر این مدعا هستند که شب تاریک اشغال، هرچند طولانی، اما به صبح روشن آزادی خواهد انجامید.

درس بزرگ تاریخ برای چپ‌ها، که امروز نیز همچنان پابرجاست، این بود که تکیه بر ظواهر متری و سکولار یک رژیم، بدون تحلیل طبقاتی عمیق و بررسی مناسبات واقعی قدرت، به بیراهه می‌رود. استالین، که روزگاری اسرائیل را "سبب طلایی اختلاف" میان اعراب و غرب می‌دانست و از تأسیس آن حمایت کرد، نتوانست ماهیت طبقاتی این رژیم را تشخیص دهد و با این حمایت استراتژیک، به تقویت یک پایگاه نظامی در خدمت امپریالیسم یاری رساند. حتی چین نیز با وجود حمایت تاریخی از مبارزات فلسطین، امروز در تناقضی میان اصول ضد امپریالیستی و منافع اقتصادی و فناوریانه با اسرائیل گرفتار شده است. این دوگانگی، نشان می‌دهد که حتی قدرت‌های ضد امپریالیستی نیز اگر بر مبنای منافع ملی و اقتصادی عمل

کنند، نمی‌توانند از تناقضات نظام سرمایه‌داری جهانی در امان بمانند. امروز نیز، هرگونه تحلیل از مسئله فلسطین که از نقد امپریالیسم و سرمایه‌داری انحصاری غافل شود و یا به نوعی به یکی از قدرت‌های منطقه‌ای یا فرمانطقه‌ای وابسته گردد، محکوم به تکرار همان اشتباهات تاریخی خواهد بود. رهایی فلسطین، در گرو رهایی از تمامی اشکال سلطه است؛ سلطه‌ای که با نام هر دین، ایدئولوژی یا قدرت ملی‌گرایی که ظاهر شود، باز هم سلطه است و باید در هم شکسته شود. تنها یک رهبری مستقل، طبقاتی و متعهد به منافع توده‌های زحمت‌کش است که می‌تواند فلسطین را از این باتلاق بیرون کشد و مسیر واقعی رهایی را هموار سازد. تجربه تاریخی نشان داده که هرگونه انحراف از تحلیل طبقاتی و هرگونه سازش با منافع قدرت‌های بزرگ، در نهایت به زیان آرمان رهایی تمام خواهد شد و فلسطین نیز از این قاعده مستثنی نیست.